

دوتا ۲۹۵	در میان گذاشتن / ۵۵
	یک شاگرد آنچه را که از اول و دوم پادشاهان آموخته است، در میان می‌گذارد
T = معلم ۱	S = معلم ۲

(T) به برنامه " دوره شاگردسازی از رادیو " خوش آمدید. در این مجموعه که در باره در میان گذاشتن مطالبی است که در وقت رازگهان خود دریافت داشته‌ایم، خواهید آموخت که چگونه شاگرد عیسی مسیح بشوید. موضوع امروز ما، این است: "یک شاگرد آنچه را که از کتابهای اول و دوم پادشاهان آموخته است، در میان می‌گذارد."

(S) در میان گذاشتن برکات از فصل‌های انتخاب‌شده از اول و دوم پادشاهان

در طول هفته گذشته، فصل‌های ۳ و ۱۱ و ۱۸ از کتاب اول پادشاهان، و فصل‌های ۵ و ۶ و ۱۷ و ۲۵ از دوم پادشاهان را خواندیم و در مورد آنها تعمق و دعا کردیم. اینک از یادداشتهای خود استفاده خواهیم کرد تا حقایق و درسهای مهمی از بعضی از این فصلها در میان بگذاریم و در مورد برخی از بخشهای دشوار گفتگو کنیم.
در میان گذاشتن برکات از اول پادشاهان فصل ۳

(T) می‌خواهم مطالبی را در مورد "حکمت سلیمان" در میان بگذارم. سلیمان پادشاه بین سالهای ۹۷۲ تا ۹۳۲ قبل از میلاد مسیح سلطنت کرد. خدا دو مرتبه بر سلیمان ظاهر شد، که هر دو بار در حین خواب در شب بود. خدا هنگامی که برای بار نخست بر او ظاهر شد، به او فرمود که او می‌توانست هر آنچه که می‌خواست از خدا بطلبد. سلیمان، پادشاهی بود که به تازگی به سلطنت رسیده بود و تجربه‌ای نداشت، بنابراین او از خدا حکمت طلبید تا بتواند بر مردم حکومت کند و بین خوب و بد تشخیص بدهد.

"اول". سلیمان اذعان کرد که اسرائیل قوم خدا است، و اینکه خدا پادشاه راستین اسرائیل است و اینکه پادشاهی خود سلیمان به نیابت از سوی خدا است.

"دوم". خدا نه تنها دعای او را اجابت کرد، بلکه "بسیار بیش از آنچه که طلبیده بود، به او بخشید". خدا فرمود: "چون تو حکمت خواستی تا با عدالت حکومت کنی و عمر طولانی یا ثروت فراوان برای خود و یا مرگ دشمنانت را از من نخواستی، پس هر چه طلب کردی به تو می‌دهم. من به تو فهم و حکمتی می‌بخشم که تاکنون به کسی ن داده‌ام و نخواهم داد". همچنین خدا به او ثروت و افتخار بخشید و فرمود که در صورتیکه او همچون پدر خود داود در طریقهای خدا سلوک کند، عمری طولانی نیز به او خواهد بخشید. اغلب اوقات، توجه انسانها بر دعا کردن برای چیزهایی است که نفعش تنها به خودشان می‌رسد. اما هنگامی که برای چیزهایی دعا می‌کنیم که به خدمت بهتر ما به خدا و انسانهای دیگر کمک کند، خدا بسیار خشنود می‌شود.

"سوم". سلیمان "براستی تبدیل به پادشاه و داوری بسیار حکیم گردید". زمانی دو زن بودند که در خانه‌ای واحد مسکن داشتند و هر یک صاحب طفلی بودند. یک شب، یکی از زنها بطور تصادفی بر کودک خود غلطید و طفل خفه شد و مرد. سپس او در خفا طفل مرده خویش را با آن طفل دیگر که زنده بود عوض کرد. صبح روز بعد، آن زن دیگر دید که طفلی مرده در کنارش قرار دارد، اما آن طفل فرزند او نبود. با این حال زن اول، با پافشاری ادعا کرد که آن کودک زنده، فرزند خود او است. سلیمان پادشاه به این قضیه گوش کرد. سپس گفت که از آنجا که هر دو زن ادعا می‌کنند که مادر طفل زنده هستند، بنابراین او نیمی از کودک زنده را به هر یک خواهد بخشید. آنگاه او سربازی را فرا خواند و به او دستور داد تا کودک زنده را به دو نیم کند. حس ترحم، آن زن را که مادر کودک زنده بود فرا گرفت و به پادشاه التماس کرد تا بگذارد کودک زنده بماند و به آن زن اول بخشیده شود. اما آن زن که طفلش مرده بود، زنی بود بی‌رحم و قبول کرد که طفل دو نیم شود. در اینجا بود که سلیمان پادشاه دریافت که مادر اصلی کدام است. و او کودک زنده را به دست مادر واقعی‌اش سپرد. بر اساس اول پادشاهان ۴: ۲۹-۳۴، "خدا به سلیمان فهم و حکمت بی‌نظیری بخشید و بصیرت او بی‌حد و حصر بود. حکمت سلیمان از حکمت دانشمندان مشرق زمین ... هم زیادتر بود ... او حتی از حکمای معروف ... حکیمتر بود. سلیمان در میان تمام ممالک دنیای زمان خود معروف شد. سه هزار مثل گفت و هزار و پنج سرود نوشت. سلیمان درباره حیوانات و و پرندگان و خزندگان و ماهیان اطلاع کافی داشت، و همچنین تمام گیاهان را ... می‌شناخت". مردمان سراسر جهان، به نزدش می‌رفتند تا به سخنان حکیمانه او گوش بسپارند. من نیز می‌خواهم مانند سلیمان باشم و هنگام دعا از خدا چیزهایی را بطلبم که مورد رضایت او باشد.
در میان گذاشتن برکات از اول پادشاهان فصل ۱۱

(S) می‌خواهم مطالبی در باره "حماقت سلیمان"، از اول پادشاهان فصل ۱۱ در میان بگذارم. سلیمان پادشاه در پایان زندگی، مطابق با حکمت خویش زندگی نکرد و تبدیل به پادشاهی نادان گردید.

"اولین کار حماقت‌آمیزی که سلیمان پادشاه انجام داد این بود که 'بیش از یک زن اختیار کرد'". علی‌رغم این واقعیت که او می‌بایست از فرمایش خدا در پیدایش ۲: ۲۴ اطلاع می‌داشت، مبنی بر اینکه مرد باید والدین خود را ترک نماید و به "یگانه همسر خویش" ببیند، و اینکه آندو یک تن خواهند بود، اما او ۷۰۰ همسر و ۳۰۰ کنیز اختیار کرد. امکان دارد سلیمان از روش پادشاهان دیگر اقوام زمان خویش دنباله‌روی کرده باشد، اما از فرمان خدای زنده متابعت نکرد. کتاب مقدس بارها تعلیم می‌دهد که هر که احکام و تعالیم خدا را در زندگی بکار ببندد، انسان حکیمی است (متی ۷: ۲۴-۲۷).

"دومین کار احمقانه سلیمان پادشاه آن بود که او 'اجازه داد تا زناش او را از راه راست منحرف سازند'. از آنجایی که سلیمان زانی اختیار کرده بود که به خدای حقیقی ایمان نداشتند، پس آنها دل او را از خداوند، بسوی پرستش خدایان غیر برگرداندند. دل او دیگر بطور کامل نسبت به خداوند وفادار نبود و دیگر بطور کامل از خدا متابعت نکرد. او در نظر خدا شرارت ورزید. او حتی پرستشگاهی برای بتهای منفور بر فراز کوهی روبروی معبد خدا بنا کرد. بنابراین خدا بر سلیمان بسیار خشمگین گردید و به او فرمود: "چون عهد خود را شکستی و از دستورات من سرپیچی نمودی، من نیز سلطنت را از تو می‌گیرم و آن را به یکی از زیردستانت واگذار می‌کنم". حماقت سلیمان پادشاه علت تجزیه حکومت اسرائیل به دو پادشاهی بود، یعنی پادشاهی شمالی اسرائیل، و پادشاهی جنوبی یهودا.

"حماقت سلیمان پادشاه به من می‌آموزد که رفاه منجر به سازش می‌شود، و سازش به هم‌رنگی با دنیا می‌انجامد". در جامعه ۲: ۱-۳، سلیمان پادشاه نوشت که او غرق در "رفاه" بود. او زندگی را سهل و آسان گرفته بود و زندگی‌ای پر از لذت را در پیش گرفته بود و سعی کرده بود تا به کمک شراب، خنده و حماقت، زندگی خوشی داشته باشد. اما رفاه به "سازش" انجامید. اول پادشاهان ۳: ۳ می‌فرماید که هر چند او مطابق دستورات پدر خود داود عمل می‌کرد، اما در مورد بت‌پرستی استثنأ قائل شد. او خود قربانی تقدیم بتهای کرد و در محل پرستش بتهای، بخور سوزاند. سازش او به "هم‌رنگ شدن" با دنیای گناه‌آلود انجامید. اول پادشاهان ۱۰: ۲۶ می‌فرماید که سلیمان مایل بود تا مانند پادشاهان اقوام دیگر باشد. او ۱۴۰۰ ارابه جنگی و ۱۲۰۰۰ اسب جنگی فراهم کرد و ثروت فراوانی بصورت فلزات گرانبها و چوبهای کمیاب، جمع‌آوری کرد. و اول پادشاهان ۱۱: ۳ می‌فرماید که او همچون پادشاهان اقوام دیگر، زنان بسیار زیادی اختیار کرد. می‌خواهم به سخنان پولس رسول در رومیان ۱۲: ۲ گوش بسپارم: "رفتار و کردار و شیوه زندگی مردم دنیا را تقلید نکنید، بلکه بگذارید خدا افکار و طرز فکرتان را دگرگون کند". حکمت راستین آن است که زندگی خود را وقف اطاعت سازش‌ناپذیر از خدا سازم.

در میان گذاشتن برکات از اول پادشاهان فصل ۱۸

(T) می‌خواهم مطالبی درباره "ایلیای نبی و قدرت دعا" از اول پادشاهان ۱۸ در میان بگذارم. ایلیای نبی در حدود سال ۸۷۵ قبل از میلاد مسیح می‌زیست. او در زمان سلطنت اخاب، پادشاه شرور پادشاهی شمالی اسرائیل، نبی بود. اول پادشاهان فصلهای ۱۷-۱۹ درباره ایلیا سخن می‌گوید.

اول دعا می‌تواند بر نیروهای طبیعت تأثیر بگذارد. خدا از طریق ایلیا، پیامی به اخاب داد مبنی بر اینکه در طی چند سال آینده باران و حتی شبنم نخواهد بارید، مگر به امر نبی. در نتیجه، خشکسالی وحشتناکی به مدت سه سال و نیم حادث گردید. در زمان خشکسالی، بیومزنی از ایلیا مراقب بعمل آورد. هنگامی که پسر بیومزن مرد، ایلیا پسر را به بالاخانه برد و نزد خدا دعا کرد، و از خدا درخواست کرد که مصیبت وارده را برطرف کند. و خدا دعای ایلیا را شنید و به بدن مرده پسر حیات بخشید. دعا قادر است جلو ریزش باران را بگیرد، اما دعا در ضمن می‌تواند مردگان را برخیزاند. دعا در نزد خدای زنده می‌تواند بر نیروهای طبیعت اثر بگذارد.

دوم دعا می‌تواند واقعیت وجود خدا و قدرت او را به مردمانی نشان دهد که بت می‌پرستند. سالهای متمادی بود که اخاب و همسرش ایزابل پرستش خدایان بعل و اشیره را ترویج داده بودند. آنها انبیای خداوند را کشتند و به قصد کشتن ایلیا، در تمام سرزمینهای مجاور، او را دنبال کردند. آنها ۴۵۰ تن نبی برای بعل، و ۴۰۰ نبی دیگر برای اشیره تعیین کردند. بعل و اشیره نام خدایان مرد و زن مربوط به باروری در سرزمینهای کنعان می‌باشد. خداوند ایلیا را فرستاد تا اخاب و ایزابل را به مبارزه بطلبد. اخاب ناچار شد که هر ۸۵۰ تن نبی خود، و همینطور تمامی مردم اسرائیل را فرا بخواند تا در توان آزمایی‌ای که بین خدایان بعل و اشیره از یکسو، و خدای زنده از سوی دیگر در جریان بود، حضور داشته باشند. ایلیای نبی مردم را اینچنین مورد توبیخ قرار داد: "تا کی می‌خواهید هم خدا را بپرستید و هم بتهای را؟ اگر خداوند خداست، او را اطاعت نمایید و اگر بعل خداست، او را پیروی کنید" (۲۱). او سپس انبیای بعل را اینگونه به مبارزه طلبید که قربانگاهی بر پا سازند و گاوی را تکمکه کنند و تکه‌ها را روی هیزم قربانگاه بگذارند، اما هیزم را آتش نزنند. قرار شد او خود نیز همان کار را بکند. سپس هر یک از آنها نام خدای خود را صدا می‌زدند تا آتش نازل کند. آن خدایی که با آتش پاسخ می‌گفت، همان خدای راستین بود. آنها با این کار موافقت کردند. در تمام طول روز، انبیای بعل نام بعل را صدا زدند، اما پاسخی نیامد. سپس تمام طول عصر، آنها در اطراف قربانگاه به رقص پرداختند و با فریادهای بلند خود بعل را صدا زدند و خود را با شمشیر زخمی ساختند تا توجه بعل را به خود جلب کنند. روز به انتها رسید اما پاسخی نیامد. انبیای بعل شکست خورده بودند. سپس ایلیا قوم اسرائیل و انبیای دروغین را فرا خواند تا شاهد کار او باشند. او قربانگاه ویران خدا را از نو ساخت و خندقی در اطراف آن کند. سپس بر قربانگاه هیزم گذاشت و گاوی را چندپاره کرد و بر قربانگاه نهاد و بعد از آن به مردم دستور داد تا به کمک کوزه‌های آب، آنقدر آب بروی قربانگاه و هیزم بریزند تا اینکه خندق پر شود. پس از آن، ایلیا شروع به دعا کرد و فرمود: "ای خداوند... امروز آشکار کن که تو خدای اسرائیل هستی... ثابت کن که همه این کارها را من به فرمان تو انجام داده‌ام... ای خداوند، جواب بده، دعای مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو خدا هستی و ایشان را بسوی خود باز می‌گردانی" (۳۶-۳۷). فوراً آتش خداوند از آسمان نازل شد و قربانی، هیزم، آب و حتی سنگهای قربانگاه و خاک اطراف آن را سوزاند. قوم با دیدن این منظره، بر رو بر زمین افتادند و اعتراف کردند که خداوند، خدا است. مردم سپس تمام آن ۸۵۰ نبی دروغین خدایان بعل و اشیره را کشتند. انسانها، از طریق دعا به واقعیت وجود خدای زنده پی خواهند برد، و بسوی او خواهند رفت تا او را بپرستند.

سوم دعا می‌تواند برای قدرت و تأثیر است. پس از این واقعه، ایلیا به اخاب فرمود که بار دیگر باران خواهد آمد. ایلیا بر فراز کوه کرمل بر آمد و درحالیکه سرش در میان زانوانش بود، بر زمین خم شد و به دعا پرداخت. هر بار او خدمتکار خود را می‌فرستاد تا ببیند آیا ابری دیده می‌شود یا نه. پس از هفت نوبت دعا، ابری کوچک ظاهر شد و بصورت

طوفان در آمد. آسمان سیاه شد، باد شروع به وزیدن کرد و بارانی شدید بر اسرائیل باریدن گرفت. در یعقوب ۵: ۱۷-۱۸ درباره این دعا چنین می‌فرماید: "ایلیا انسانی بود همچون ما. با این‌حال، هنگامی که با تمام دل دعا کرد که باران نیارد، برای مدت سه سال و نیم باران نیارید. و زمانی هم که دعا کرد تا باران بیاید، بارش باران آغاز شد و زمین محصول آورد." به همین ترتیب، دعای هر مسیحی در ستکار، قدرت و تأثیر شگفت‌انگیز دارد.

در میان گذاشتن برکات از دوم پادشاهان فصل ۶

(S) می‌خواهم مطالبی درباره "الیسع نبی و قدرت دعا" از دوم پادشاهان فصل ۶ در میان بگذارم. "الیسع نبی جانشین ایلیای نبی در اسرائیل شد و در حدود سال ۸۰۰ قبل از میلاد مسیح می‌زیست. دوم پادشاهان فصلهای ۲ تا ۷ درباره او سخن می‌گوید.

اول. دعا می‌تواند چشمان 'روحانی' انسانها را بگشاید تا بتوانند عمل خدا را ببینند. در آن زمان، پادشاه آرام، جنگی را با اسرائیل آغاز کرد. او سپاه اسرائیل را در جاهای مختلف دنبال کرد، اما هیچگاه قادر به گرفتن آن نبود، زیرا الیسع نبی در این مورد به پادشاه اسرائیل راهنمایی می‌داد. به پادشاه آرام چنین گزارش دادند: "این کار، کار الیسع، نبی اسرائیل است که حتی کلماتی را که در خوابگاه خود بر زبان می‌آوردی به پادشاه اسرائیل اطلاع می‌دهد" (۱۲). بدین‌ترتیب پادشاه آرام مترصد بود الیسع را دستگیر کند. او سپاهی به همراه اسبها و عرابه‌ها گسیل داشت و آنها آن شهری را که الیسع در آن بود محاصره کردند. خدمتکار الیسع نبی با مشاهده سپاه با وحشت اظهار داشت: "چه کنیم؟ الیسع به او گفت: 'نترس. قوای ما از قوای آنها بزرگتر است.'" (۱۶). آنگاه الیسع نزد خداوند دعا کرد تا او چشمان خدمتکار را بگشاید. و خداوند چشمان خدمتکار را گشود و او دید که کوهها و اطراف الیسع پر از اسبها و عرابه‌های آتشین است تا از الیسع دفاع کنند (۱۷). دعای الیسع باعث گشوده شدن چشمان خدمتکار شد تا او بتواند دفاعی را که از آنها به عمل می‌آمد، مشاهده کند.

دوم. دعا قادر است چشمان 'جسمانی' دشمنان را کور کند تا نتوانند به شرارتهای خود ادامه دهند. آنگاه الیسع بار دیگر نزد خداوند دعا کرد و گفت: "چشمان ایشان را کور کن". و خداوند تمام سربازان آرامی را نابینا ساخت. آنها کورمال راه می‌رفتند و قادر نبودند راه خود را بیابند. آنگاه الیسع آنان را بسوی سامره و پادشاه اسرائیل برد. الیسع بار دیگر دعا کرد تا این بار چشمانشان گشوده شود و بتوانند ببینند. و خداوند چشمان ایشان را گشود و آنها دریافتند که در دست پادشاه اسرائیل گرفتار هستند. الیسع به پادشاه اسرائیل اجازه نداد تا آنها را بکشد، در عوض دستور داد تا خوراک و آب در اختیارشان قرار بدهند و سپس بازگردانده شوند. اسرائیلیها ضیافت بزرگی برای دشمنان خود ترتیب دادند و آنها را بازگرداندند (۲۲-۲۳). از آن زمان، گروههای سپاه آرامی دیگر به مرزهای اسرائیل حمله نکردند. دعای الیسع باعث شد تا چشمان دشمنانش کور شوند تا نتوانند آسیبی به او برسانند.

در میان گذاشتن برکات از دوم پادشاهان فصل ۱۷

(T) می‌خواهم مطالبی درباره "تبعید پادشاهی شمالی اسرائیل" از دوم پادشاهان فصل ۱۷ در میان بگذارم. در سال ۷۲۱ قبل از میلاد مسیح، پادشاهی شمالی اسرائیل به سرزمین آشور تبعید شد. این فصل ذکر می‌کند که همه این اتفاقات به آن خاطر افتاد که قوم اسرائیل نسبت به خداوند، خدای خود گناه ورزیده بودند. آنها بجای آنکه قوم خاص خدا باشند و شیوه زندگی‌شان با اقوام مجاور تفاوت داشته باشد، "از اعمال شرارت‌بار این اقوام تقلید کردند"، و از "رسوم آنها دنبال‌روی کردند". قوم اسرائیل "در خفا" مرتکب اعمال نادرستی بر ضد خدا شدند. آنها مکان‌های پرستش برای بت‌های خویش بنا کردند و برای بت‌ها بخور سوزاندند و حتی فرزندان خویش را برای این خدایان منفور قربانی کردند، بدین ترتیب که در ابتدا کودکان را می‌کشتند و سپس بدنهایشان را در آتش می‌سوزاندند. آنها دستورات خدا را کنار گذاشتند و در عوض آنچه را که صریحاً از سوی خدا منع شده بود، انجام دادند. آنها بت‌هایی ساختند و در برابر ستاره‌ها سجده کردند، گویی این ستاره‌ها بودند که تکلیف زندگی‌شان را تعیین می‌کردند. آنها به طالع‌بینی، کف‌بینی و فال‌گیری، و به همین‌طور به جادوگری پرداختند. آنها تمام این اعمال شرارت‌بار را طوری انجام می‌دادند که گویی خدا اعمال ایشان را نمی‌بیند. کتاب مقدس می‌فرماید که آنها آنچه را که در نظر خداوند شرارت‌بار بود انجام دادند. خداوند هر آنچه را که آنها انجام می‌دادند، می‌دید. علی‌رغم این حقیقت که خدا با فرستادن انبیا نزد ایشان، فرصتهای بیشتری برای توبه و بازگشت بسوی او، به آنها بخشیده بود، اما آنها از گوش سپردن به انبیا سر باز زدند و بدین‌ترتیب دل خود را نسبت به خدا سخت ساختند. آنها دیگر به خدا ایمان نداشتند و تعالیم خدای کتاب مقدس را رد کردند. اولین نتیجه پیروی از بت‌های باطل این بود که خود آنان نیز باطل شدند. نتیجه دوم ارتداد آنها این بود که خدا اسرائیل را بعنوان قوم خویش رد کرد، و آنان را بدست سپاهی غارتگر سپرد تا مجازات شوند، و آنان را از حضور خود بیرون راند و آنان را به سرزمینی بیگانه تبعید کرد تا در آنجا اسیر باشند. این هشدار بسیار جدی است در خصوص آنکه "هر که عهد خدا را رد کند، خدا نیز او را رد خواهد کرد".

در میان گذاشتن برکات از دوم پادشاهان فصل ۲۵

(S) می‌خواهم مطالبی درباره "تبعید شدن پادشاهی جنوبی یهودا" از دوم پادشاهان فصل ۲۵ در میان بگذارم. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد مسیح، پادشاهی جنوبی اسرائیل بالاخره به بابل تبعید شد. در واقع، نبوکدنصر، پادشاه بابل، سه مرتبه یهودا را مورد حمله قرار داد و هر بار تعدادی از افراد را با خود به بابل به تبعید برد.

"اولین حمله نبوکدنصر در سال ۶۰۵ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاد." او شهر اورشلیم را محاصره و فتح کرد، و یهوایقم پادشاه را به زنجیر بست و اشیاء مقدس هیکل و تعدادی گروگان به همراه برد تا بدینوسیله از وفاداری یهودا و پرداخت

باج از سوی آنان اطمینان حاصل کند. در همین زمان بود که دانیال و سه تن از دوستانش نیز به بابل رفتند (دانیال ۱: ۱-۳). یهوایم می‌بایست آزاد شده باشد و برای ادامه سلطنت خویش به اورشلیم بازگشته باشد. یهوایم حدود سه ماه قبل از خاتمه یافتن دومین حمله نبوکدنصر به یهودا، از دنیا رفت.

"دومین حمله نبوکدنصر در بین سالهای ۵۹۸ تا ۵۹۷ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاد". پس از آنکه یهوایم پادشاه، به همراه مادر، خدمتکاران، سرداران سپاه و مأموران سیاسی خود به نزد نبوکدنصر رفتند تا خود را تسلیم کنند، او اورشلیم را محاصره و فتح کرد. نبوکدنصر باقی اشیاء هیكل خدا را به معبد خدای مردوک به بابل منتقل ساخت و تعداد زیادی از مردم را برای تبعید به بابل فرستاد. در همین زمان بود که یهوایم پادشاه، به همراه مادر، تمامی مأموران سیاسی، و تمامی سرداران نظامی، به اتفاق تمام سربازان شجاع، تمام صنعتکاران و هنرمندان به بابل تبعید شدند (دوم پادشاهان ۲۴: ۱۴-۱۶). تنها فقیرترین افراد در یهودا باقی گذاشته شدند.

"سومین حمله نبوکدنصر از سال ۵۸۸ الی ۵۸۶ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاد". شهر اورشلیم، پس از محاصره‌ای که یکسال و نیم به طول انجامید، سرانجام فتح گردید. صدقیای پادشاه و پسران او در شب گریختند، اما صدقیای به اتفاق پسران خویش به اسارت در آمد. نبوکدنصر پادشاهی خونخوار بود و پسران صدقیای را در برابر دیدگان او به قتل رساند و سپس خود صدقیای را کور کرد. آنگاه او صدقیای را به زنجیر بست و به بابل تبعید کرد و تا زمان مرگ در آنجا محبوس ماند. سال بعد، نبوکدنصر سرداران محافظین شخصی خود را به اورشلیم گسیل داشت تا شهر را منهدم کنند و ساکنان آن را برای تبعید به بابل ببرند. او معبد، قصر پادشاهی، و تمام خانه‌های اورشلیم را به آتش کشاند. سپاه او تمام دیوارهای اورشلیم را ویران کردند. او تقریباً همه را به تبعید برد، اما عده‌ای از فقیرترین افراد را باقی گذارد تا به تاکستانها رسیدگی کنند و زمینها را کشت کنند. کتاب دوم پادشاهان تعلیم می‌دهد که بخاطر تمام شرارت‌هایی که پادشاهان و مردم یهودا نسبت به خدا انجام دادند، خدا در دوم پادشاهان ۲۳: ۲۷ فرمود که او یهودا را از حضور خود دور می‌سازد، درست همانگونه که با اسرائیل (حکومت شمالی) این کار را انجام داده بود؛ خدا اورشلیم را بعنوان شهر برگزیده خود، و معبد را بعنوان جایگاه ویژه نمایش حضور خود، رد کرد. حکومت جنوبی یهودا به هیچوجه بهتر از حکومت شمالی نبود. هردو خدا و عهد او را رد کردند. بنابراین خدا هردو را به عنوان قوم خود رد کرد. او اورشلیم را به عنوان شهری خاص و معبد را به عنوان محلی برای عبادت خودش رد کرد. خدا هیچگونه استثنائی در میان مردم قائل نمی‌شود (تثنیه ۱۰: ۱۷). هر که خدا و عهد او را رد کند، خدا نیز او را رد خواهد کرد و از عهد خود خارج خواهد ساخت. مسیحیان نیز باید از خدا بترسند، زیرا او آتشی فروبرنده است و افتادن در دستهای خدای زنده، بسیار هولناک است. (عبرانیان ۱۲: ۲۹ و ۱۰: ۳۱).

(T) تکلیف برای هفته آینده

اول - هر روز وقت رازگهان داشته باشید و یک فصل از کتاب دوم تواریخ را بخوانید. فصل‌های انتخاب شده از دوم تواریخ عبارتند از فصل‌های ۱۶ و ۲۰ و ۲۶ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۶. تعمقات و تفکرات خود را، در دفترتان، یادداشت کنید. هفته‌ای یک بار، با یک دوست یا در مشارکتی خانگی یا گروه شاگردی کشفیات، آموخته‌ها و برکات خود را در میان بگذارید.

دوم - کتابهای دستورعمل "بروید و ملکوت خدا را موعظه کنید" را ملاحظه کرده و به آدرس اینترنتی www.dota.net مراجعه کنید. این آدرس را به حروف تکرار میکنم

سوم - هر شب تا چهارشنبه به برنامه "دوره شاگردسازی از رادیو" گوش دهید.